

منظومه باورهای بنیادین انسان سالم از دیدگاه قرآن

طلعت حسنی بافرانی*؛ محمدعلی مهدوی راد^۲

۱. استادیار دانشکده الهیات دانشگاه قم

۲. دانشیار دانشکده فقه و فلسفه پردیس قم دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۶/۱۰؛ تاریخ تصویب: ۹۰/۷/۲)

چکیده

مقاله پیش رو در پی پاسخ به این پرسش است که باورهای بنیادین در ساختار شخصیت سالم از دیدگاه قرآن چیست؟^۱ پیش از پرداختن به پرسش اصلی، نخست چند ویژگی اساسی انسان‌شناسی قرآنی که مبنای مطالعات و پژوهش‌های شخصیت سالم قرآنی است بیان گردیده، سپس مفهوم سلامت و مرض در لغت و قرآن بررسی شده است. آنگاه با تبیین نقش نگرش‌ها در سلامت شخصیت، مجموعه باورهای انسان سالم قرآنی مورد بحث قرار گرفته است. در این منظومه، باور به وجود خدای واحد، اسما و صفات او محور همه معرفت‌ها است و پنج باور قرآنی دیگر گرد این محور، اساس شخصیت سالم را پی‌ریزی می‌کنند. این باورها عبارت‌اند از: باور به هدف‌مندی جهان آفرینش، باور به سنت‌های حاکم بر هستی، باور به مفهوم حیات و حیات طیبه، باور به جهان آخرت، باور به نقش انسان در تعیین سرنوشت.

واژگان کلیدی

انسان سالم، سلامت، مرض، نگرش، باور.

مقدمه

جایگاه و اهمیت شناخت در زندگی از گذشته‌های دور مورد توجه فیلسوفان و دانشمندان علوم انسانی بوده است. در نیمه دوم قرن بیستم نیز برخی از روان‌شناسان با پی بردن به اهمیت شناخت، محور نظریه خود در زمینه رشد، شخصیت و درمان را، باورها و شیوه استفاده از آنها در جهت‌دهی رفتار قرار داده‌اند و این گونه مکتب شناختی را در دهه ۱۹۷۰ بنا نهادند.

قرآن کریم از همان آغاز در رویارویی با باورهای غیرمنطقی، خرافی و جاهلی انسان‌های عصر نزول و آموزش معارف بنیادین صحیح، بر نقش شناخت تأکید کرده و از انسانها می‌خواهد با شناخت باورهای درست، به آنها ایمان بیاورند و آن را به عنوان جهت حرکت عملی خود برگزینند؛ زیرا برخورداری از نظام معرفتی درست و خلل‌ناپذیر و سپس تنظیم عواطف، احساسات و رفتارها بر مبنای این نظام، زندگی انسان‌ها را هدف‌مند و معنادار ساخته و آنها را به سلامت و سعادت رهنمون می‌شود.

باورهای بنیادین بسان فرمانی که با چرخیدن، جهت حرکت اتومبیل را تغییر می‌دهد، به شخصیت انسان جهت می‌دهند. بدیهی است باورها هنگامی ارزش‌مند خواهند شد که به مرحله گرایش قلبی (ایمان) و کنش رفتاری (عمل) بیانجامند؛ زیرا ایمان نوعی گرایش قلبی برآمده از نگرش‌ها و شناخت‌های فرد است و التزام عملی به باورها، کامل‌کننده هرم سه بعدی شخصیت سالم خواهد بود.

مقاله حاضر در پی تبیین منظومه‌ای از باورها و معارف بنیادین در ساختار شخصیت سالم از دیدگاه قرآن است. نقطه محوری این منظومه معرفتی، باور به وجود خدای واحد، اسما و صفات اوست و پنج معرفت بنیادین گرد این محور عبارت‌اند از: باور به هدف‌مندی جهان آفرینش، باور به سنت‌های حاکم بر هستی، باور به مفهوم حیات طیبه، باور به جهان آخرت و باور به نقش انسان در سرنوشت.

هریک از این معرفت‌های بنیادین بسته به عمق و میزان توجه و پای‌بندی انسان به آنها،

می‌توانند او را در مسیر سلامت و سعادت رهنمون گردند.

انسان‌شناسی قرآن

دیدگاه قرآنی از چند ویژگی بنیادین برخوردار است که عبارت‌اند از: ۱. خدا محوری؛ ۲. اصالت حیات اخروی؛ ۳. اصالت روح؛ ۴. اصالت عمل. خدا محوری کلیدی‌ترین عنصر معارف قرآنی است. در این جهان‌بینی محور تمام امور، مبدأ و مقصد عالم خداست و هدف انسان و جهان، بازگشت به سوی اوست «أنا لله و أنا اليه راجعون» (بقره: ۱۵۶). بر این اساس، خداوند مبنا و اساس همه بایدها و نبایدها است؛ زیرا مالکیت و حاکمیت حقیقی از آن اوست. در جهان‌بینی توحیدی - یعنی جهان‌بینی یک قطبی و تک‌محوری - که جهان، ماهیت از اوایی و به سوی اوایی دارد (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۸۵)، نقطه اتکای انسان فقط خداست و راه زندگی در جهت نزدیکی به او تنظیم می‌شود. بنابراین، خدامحوری در سه مرحله اندیشه، قلب و عمل از مهم‌ترین ویژگی‌های تفکر قرآنی است.

دومین ویژگی این مکتب، اصالت حیات اخروی است که انسان با توجه به آن، همه سعی و کوشش خود را در جهت تعلق به حیات ابدی اخروی به کار می‌گیرد. انسان در این نگرش از نوعی ساختار ترکیبی برخوردار است که در دو مرحله متفاوت آفرینش - یعنی مرحله «خلق» و «انشاء» (طباطبایی، ۱۳۶۹، ص ۲۰) به وی اعطا شده است. اصالت و محوریت در این ساختار، از آن بُعد روحانی و غیر مادی وجود انسان است^۱ که با بُعد جسمانی در ارتباط بوده و تاثیر و تأثر دو سویه دارند. ضرورت پای‌بندی به اصول عملی، از دیگر امتیازهای جهان‌بینی قرآنی است. کسانی که سعادت و سلامت را در آیین وحی می‌جویند، افزون بر تنظیم جهت زندگی به سوی خدا، باید به مجموعه‌ای از اصول عملی و بایدها و نبایدها پای‌بند باشند^۲. اصول عملی یا امرها و نهی‌های قرآنی در قالب احکام و قوانین اخلاقی این گونه تنظیم شده‌اند: ۱. آن دسته از رفتارها که انجام آنها برای رشد و

۱. در اصطلاح فلسفی، جسم ماده و روح صورت است و "شَيْئُهُ الشَّيْءُ بصورته لا بمادته"؛ پس انسانیت و قوام انسانیت انسان، به روح او است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۲)

۲. عصر/ ۳ - ۲: «همانا انسان در زیان است مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند».

تکامل انسان ضروری است (واجبات)؛ ۲. آن دسته از رفتارها که ترک آنها برای رشد و تکامل ضروری است (محرمات)؛ ۳. آنچه انجام آن به سرعت و سهولت حرکت در مسیر رشد و تعالی یاری می‌رساند (مستحبات)؛ ۴. آنچه ترک آن حرکت در مسیر رشد را سرعت می‌بخشد (مکروهات)؛ ۵. آنچه انجام یا ترک آن تأثیر خاصی در حرکت رو به رشد انسان ندارد (مباحات). رفتارهای تنظیم شده در این قالب که هر یک به گونه‌ای زمینه‌ساز سلامت و کمال انسانی هستند، در فرهنگ قرآن، «عبادت» نامیده می‌شوند. عبادت که به عنوان فلسفه آفرینش انسان مطرح شده است: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»^۱، نوعی ارتباط آگاهانه و فروتنانه انسان با مطلوب واقعی خویش است که این توجه و ارتباط، همواره در اندیشه‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های انسان قرآنی موج می‌زند؛ زیرا او به هر جهت رو کند می‌تواند حضور همیشگی و چیرگی رحمانیت خداوند را حس کند: «اینما تولوا فثم وجه الله»^۲. انسان در این تفکر خدامحور، غایت‌انگار و عمل‌گرا، معنا می‌یابد؛ او که جانشین خدا و صاحب اراده و آزادی است و خواست او پرتوی از مشیت الهی و در طول اراده خداوند قرار دارد. این آفریده ممتاز و برگزیده که سلامت، سعادت و جاودانگی از آرزوهای دیرینه وی بوده است، گم‌شده خویش را در منظومه‌ای از باورهای قرآنی می‌جوید و در سایه آن به آرامش می‌رسد.

سلامت و مرض در قرآن

از محورهای اساسی قرآن، انسان و چگونگی حیات اوست. تبیین آفرینش نخستین انسان، ارائه برنامه جامع و منظم برای بهترین شیوه زندگی و ترسیم فرجام حیات انسان در قرآن بسیار برجسته و مهم است. خداوند که آفریدگار و آگاه بر اسرار درون انسان است، او را با همه توانایی‌ها و قابلیت‌هایش آفریده و از خود انسان به او آگاه‌تر است.^۳ بنابراین باید

۱. ذاریات ۵۶: «و جن و انس را نیافریدم جز برای آن‌که مرا پرستند. . .».

۲. بقره ۱۱۵: «پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست».

۳. نجم / ۳۲: «... وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد و از همان گاه که در شکم‌های مادرانتان [در رحم] نهفته بودید به [حال] شما دانانتر است. . .».

نسخه سلامت را از خداوند خواست. مفهوم سلامت و بیماری در نگاه قرآنی با مفهوم آن در روان‌شناسی معاصر تفاوت است. شاید در نگاه نخست تعریف مشخصی از سلامت در قرآن به دست نیاید اما با ژرف‌نگری در آیات و دقت در مفهوم مخالف این واژه - یعنی «مرض» - که مکرر در قرآن به کار رفته است، می‌توان به تبیین سلامت پرداخت.

امراض انسانی دو گونه‌اند: امراض جسمی و امراض روحی. امراض روحی نیز دو گونه‌اند: امراض اعتقادی و امراض قلبی (رازی، ۱۴۱۵، ص ۳۵). هر دو قسم، آثار خود را در رفتار فرد (امراض رفتاری) نشان می‌دهند. امراض اعتقادی، یعنی همه اعتقادهای باطلی که در جهان‌بینی فرد وجود دارد؛ از جمله اعتقادهای فاسد نسبت به خدا، نبوت، معاد، سرنوشت و... . امراض قلبی یا بیماری‌های اخلاقی، یعنی همه ملکات نفسانی رذیله و فاصله گرفتن از فضایل انسانی. قرآن برای همه امراض روحانی نسخه‌ای شفابخش است که با دلایلی یقینی اعتقادهای باطل را اصلاح می‌کند و با تبیین رذایل و فضایل اخلاقی، راهکارهای آراستگی به فضایل و دوری از رذایل را در اختیار می‌نهد و انسان را در مسیر سلامت و کمال هدایت می‌کند.

مفهوم بیماری در فرهنگ قرآن با مفهوم آن در روان‌شناسی متفاوت است. قرآن از بیماری روح سخن می‌گوید؛ زیرا روح را محور و اساس شخصیت انسان می‌داند و تا زمانی که روح در او دمیده نشده است، او را با لفظ بشر و نه انسان معرفی می‌کند.^۱ از این رو، روح سالم بنیان شخصیت سالم است. اما روان‌شناسی که شناختی نسبت به روح ندارد، از بیماری روانی سخن می‌گوید.^۲ دو نکته در تفاوت بیماری‌های روانی و بیماری‌های روحانی به نظر می‌رسد: ۱. بیمار اعتقادی و اخلاقی مسئول اندیشه و قلب خود است؛ زیرا آزاد و مختار است و از این رو، شایسته مدح و ذم است: «فی قلوبهم مرض فزادهم الله

۱. ص / ۷۱، «أنتی خالق بشرأ من طین»

۲. لازم به ذکر است برخی از روان‌شناسان متأخر که روان‌شناسی رایج را در حل بخش زیادی از نابهنجاری‌های فردی و اجتماعی ناتوان دیده‌اند، به اهمیت روح و عناصر اساسی آن (معنویت، آزادی، مسئولیت) پی برده و منشأ این دسته از اختلالات را اختلال در عملکرد روح می‌دانند (فرانکل، ویکتور امیل، پزشک و روح، ص ۷۱).

مرضاً ولهم عذابٌ الیم»^۱ حال آنکه اراده بیمار روانی گرچه در مبادی اولیه منتفی نیست اما مغلوب شرایط محیطی، تربیتی، ژنتیکی و... شده و تأثیر اراده او از بین رفته یا بسیار کاهش یافته است؛ ۲. امراض روحانی (اعتقادی - اخلاقی) معمولاً سبب و ریشه امراض روانی می‌شوند؛ برای مثال، ناتوانی در کنترل شهوت و غضب، چنانچه ملکه انسان شده و به یک بیماری قلبی تبدیل شود، در روابط اجتماعی و اقتصادی فرد تأثیر گذاشته و ممکن است به بیماری‌هایی چون افسردگی، اضطراب، هیستری و... تبدیل شود. از این رو، توجه به امراض روحی در درجه اول اهمیت قرار دارد و درمان آن با نسخه وحیانی قرآن، گامی اساسی در درمان سایر بیماری‌های روانی است.

سلامت از ماده «سلم» به معنای صحت از بیماری و رنج است. فرهنگ‌های لغت غالباً سلامت را به معنای فقدان بیماری و عاری بودن از آفت‌های ظاهری و باطنی دانسته‌اند. ابن فارس سلامت را از ماده «سلم» به معنای صحت از بیماری و رنج می‌داند (ابن فارس، ۱۴۲۰، ص ۹۰) و راغب اصفهانی سلامت را عبارت از عدم ابتلا به بیماری‌های ظاهری و باطنی تعریف می‌کند (راغب، ۱۳۶۲، ص ۲۳۹). آموزه‌های اسلام نیز به مسئله سلامت در بعد جسم و روح توجه ویژه‌ای دارند. برخی روایات، سلامت را گواراترین نعمت (آمدی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۳) و زیباترین پوشش بر شخصیت آدمی (آمدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۳۹) دانسته‌اند.

هم چنان که جسم انسان گاه در اعتدال و سلامت و گاه دچار امراض درمان‌پذیر یا درمان‌ناپذیر است، روح و قلب انسان نیز گاه سالم و تهی از فساد است و گاه بیمار. این واژه و مشتقات آن ۱۴۰ مرتبه در قرآن به کار رفته و در بیش‌تر موارد معنای بی‌عیب و نقص بودن را می‌رساند. قرآن کریم که قلب را مرکز ادراکات، عواطف و اعمال انسان می‌داند، سلامت و مرض واقعی را به قلب نسبت می‌دهد: «أَلَا مِنْ آتِي اللَّهِ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۲ و

۱. بقره / ۱۰: «در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت».

۲. شعراء / ۸۹: «مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد».

«فی قلوبهم مرض»^۱ و به این ترتیب، انسان‌ها را با توجه به حالات قلبی آنان به دو گروه تقسیم می‌کند: انسان‌های سالم و انسان‌های بیمار یا انسان‌های هنجار و انسان‌های ناهنجار. ویژگی برجسته مرض، خروج از حدّ اعتدال و اختلال در عملکرد است. آفات و امراضی که سلامت شخصیت را تهدید می‌کنند، آفات اعتقادی، اخلاقی و عملی هستند که قرآن کریم با صراحت و ظرافت تمام این بیماری‌ها و راه درمان آنها را معرفی می‌کند. سلامت و اسلام هر دو از یک ریشه مشتق شده‌اند. اسلام به معنای تسلیم حق بودن و آمادگی پذیرش حق، از مهم‌ترین عوامل سلامت است: «من اسلم سلم» (آمدی، بی تا، ج ۲، ص ۶۱۱). در مقابل شک و تردید، فتور و سستی، عناد و سرکشی در برابر حق، زمینه‌ساز همه بیماری‌های روحی از نظر قرآن است. در این نگرش سلامت دو بعد ایجابی و سلبی دارد. بعد سلبی به معنای پیراستگی از آفات و امراض روحانی و بعد ایجابی به معنای آراستگی به فضایل و ملکات نفسانی که در عرفان اسلامی از آن به تخلیه و تحلیه یاد می‌شود (امینیان، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰ - ۱۰۱؛ محیطی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۴). به این ترتیب، انسان سالم، کسی است که علاوه بر فقدان علایم بیماری، برای حرکت در مسیر تحقق بیش‌ترین سرمایه‌ها و نیروهای بالقوه خویش، در تلاش و تکاپو است. هر چه در این حرکت موفق‌تر باشد، بهره بیش‌تری از سلامت دارد. سلامت مفهومی تشکیکی و ذومراتب است و ممکن است هر کس در مرتبه‌ای از این فرآیند قرار گیرد و از مراتب بالاتر محروم باشد. در فرهنگ قرآنی راه تکامل از سلامت می‌گذرد. گرچه شخصیت سالم ممکن است هنوز به بالاترین مرتبه سلامت که همان کمال است، نرسیده باشد.

ابعاد شخصیت

روانشناسی اسلامی با توجه به منابع اساسی شناخت - یعنی حواس ظاهری، تعقل انتزاعی و شهود قلبی - شخصیت انسان را در سه بعد عقل، قلب و تن (نگرش، گرایش، کنش) مورد مطالعه قرار می‌دهد. در قلمرو شخصیت انسانی، عقل کانون فکر و اندیشه، قلب

۱. بقره / ۱۰: «در قلبهایشان مرضی است. . .»

کانون عواطف و احساسات و حواس ظاهری ابزاری برای برقراری ارتباط با عالم خارج از ذهن هستند. رشد هماهنگ و متعادل ابعاد سه‌گانه شخصیت، سلامت روان را در پی دارد و برعکس نابسامانی درونی هر یک از آنها، به ناهنجاری‌های فکری و رفتاری می‌انجامد. نگارنده در این مقاله به مجموعه نگرش‌ها و ساختار باورهای انسان مطلوب قرآنی پرداخته و نقش این منظومه معرفتی را در سلامت مورد بررسی قرار می‌دهد.

نقش نگرش‌ها در ساختار شخصیت

جهان‌بینی مجموعه‌ای از قضاوت‌های عقلانی انسان درباره مسائل کلی جهان، به ویژه مبدأ و معاد است. اگر این توصیف عقلانی از جهان هستی از حیطة نظام معرفتی فراتر رفته و انگیزه‌ای برای رفتار شود، در آن صورت تبدیل به یک نگرش (جهان‌نگری) می‌گردد (هاشمی، بی‌تا، ص ۱۵). از آنجا که نگرش‌های عقلانی نقش بنیادی در توصیف عمل و وظایف زندگی هر فرد دارند، می‌توان گفت جهان‌بینی هر کس سازنده نظام ارزش‌ها و طرح شیوه عملی زندگی اوست. شیوه تفکر و تلقی فرد از هستی و جهان ارزش‌ها، جهت زندگی او را مشخص می‌کند و به او دلیلی برای زندگی می‌دهد. از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های سلامت روان، پذیرش یک نظام اعتقادی و نوعی جهان‌بینی است که آفرینش جهان و حیات انسان را معنادار سازد. پرسش از چرایی زندگی، تعیین جهت و مسیر حرکت، هدف نهایی زندگی و... از پرسش‌های دیرینه بشر است که اگر بتواند پاسخ درستی برای آنها بیابد، بنیان سلامت را در شخصیت خویش بنا نهاده است. برخورداری از نظام معرفتی با مجموعه‌ای از اصول و معارف که تمام ابعاد زندگی بشر را پوشش داده و حیات انسان را هدف‌مند سازد، از راه طریق معنابخشی به زندگی موجب سلامت روان خواهد شد. از این رو، در طراحی شخصیت سالم بر تبیین منظومه معرفت‌ها و باورهای کامل و جامع تأکید می‌شود؛ زیرا معرفت‌های بی‌بنیان و لرزان، سلامتی و نشاط را تهدید کرده و امنیت روان را کاهش می‌دهند. منظومه باورهای انسان از منظر قرآن را در پاسخ به این پرسش که انسان سالم نسبت به خدا، جهان و انسان چه جهان‌بینی‌ای دارد، به شرح زیر تقریر می‌کنیم.

باور به وجود خدای یگانه و اسما و صفات حسناى الهی

انسان سالم قرآنی، نظام آفرینش را نظام احسن و نیکوترین نظام ممکن می‌داند که به دست

توانای خالق یگانه، حکیم، دانا و عادل آفریده شده است. این یگانه خالق دوست داشتنی، بر اساس حکمت خود استحقاق و شایستگی هیچ موجودی را مهمل نمی‌گذارد و به هر کس هر چه استحقاق دارد می‌دهد. او همه چیز را بجا و زیبا آفریده است: «الذی احسن کل شیء خلقه»^۱ و «ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی»^۲. باور به وجود خدایی یگانه، قادر، حکیم، عادل و مهربان، او را شایسته پرستش می‌کند. خدایی که نه تنها خالق هستی است، بلکه مدبّر و اداره‌کننده هستی نیز هست^۳. باور به خدایی حمایت‌کننده، رحمان و رحیم، او را به منبعی قابل اعتماد تبدیل می‌کند که با تقویت ارتباط با او، انسان هرگز احساس تنهایی و ناامنی نمی‌کند. خدا باوری در اسلام، محوری‌ترین باورها است که بر همه میدان‌های شناختی انسان تاثیر می‌گذارد و باورهای دیگر گرد این محور سامان می‌گیرند.

اعتماد به یکتایی مبدأ هستی (توحید^۴) مراتبی دارد که پیمودن این مراتب، پشتوانه هماهنگی و انسجام شخصیت و سرانجام سلامت روان است. وجوه و شئون توحید - به معنای یگانه دانستن خدا - را چنین بیان کرده‌اند:

الف) هیچ موجودی جز «الله»، وجود مستقل و ذاتی ندارد (توحید ذاتی)؛

ب) جز او آفریننده‌ای نیست (توحید در خالقیت)؛

ج) جز او کسی عالم هستی را تدبیر نمی‌کند و هیچ تدبیری بدون اذن و اراده او صورت نمی‌گیرد (توحید در ربوبیت تکوینی)؛

د) چون آفریننده و تدبیرکننده فقط اوست، پس جز او کسی حقّ حکم و قانون‌گذاری ندارد (توحید در ربوبیت تشریعی)؛

۱. سجده / ۷: «همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده. . .».

۲. طه / ۵۰: «گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیز را خلقتی که در خور اوست داده؛ پس آن را هدایت فرموده است.».

۳. حمد / ۱: «الحمد لله رب العالمین».

۴. بدیهی است که مراد از توحید، وحدت عددیه نیست؛ زیرا لازمه وحدت عددیه، محدودیت و مقدوریت است (طباطبایی، بی تا، ج ۶، ص ۸۸).

ه) با این وصف کسی جز او سزاوار پرستش و عبودیت نیست: «ایاک نعبد». (توحید در الوهیت)؛

و) وقتی مؤثر حقیقی اوست، پس از هیچ‌کس جز او کمک نمی‌خواهیم: «و ایاک نستعین». (توحید در استعانت)؛

ز) جز از او نمی‌ترسیم و بیم نداریم؛ زیرا هر تأثیری اصالتاً از آن اوست (توحید در خوف و رجا)؛

ح) چون همه کمالات اصالتاً از آن خداست، پس جز او را دوست نمی‌داریم و محبت به دیگران فقط در شعاع محبت به اوست (توحید در محبت) (مصباح یزدی، ۱۳۶۷، ص ۴۹-۵۱). در پرتو این باور، رابطه خدا و انسان، رابطه عاشق و معشوق خواهد شد. معشوق انسان را به سوی خود می‌خواند و تمام وجود عاشق را سرشار از وجد و نشاط و حرکت می‌کند. حرکتی اصیل و هدف‌دار برای رسیدن به معشوق که غایت آمال و آرزوهاست.

از آیات شریفه‌ای که از عهد و پیمان دیرینه انسان و خدا سخن می‌گویند (اعراف: ۱۷۲؛ یس: ۶۰-۶۱)، به دست می‌آید که همه انسان‌ها گونه‌ای معرفت حضوری و شهودی نسبت به خدا، ربوبیت و وحدانیت او دارند. از این رو، در روایت می‌فرماید: «فَطَرَهُمْ عَلٰی مَعْرِفَةِ اَنَّهُ رَبُّهُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ص ۲۷۹) و این معرفت فطری یا سرشت الهی از انسان جدا نمی‌شود: «لا تبدیل لخلق الله»^۱. اما این معرفت نیمه آگاهانه است و در صورت قطع وابستگی‌های مادی و تقویت توجهات قلبی به مرحله آگاهی می‌رسد. (مصباح یزدی، ۱۳۶۷، ص ۴۶) به این ترتیب، توحید در خالقیت، ربوبیت و الوهیت (عبودیت) امری فطری و معیار ورود به قلمرو سلامت و کمترین مرتبه‌ای است که اسلام به عنوان اعتقاد یک انسان شایسته بر آن پای فشرده و می‌فرماید: «قل هو الله احد». اگر انسان به این مرحله برسد، پایین‌ترین مرتبه اسلام را کسب کرده و می‌تواند با سیر تکاملی خود، به مراتب بالای توحید دست یابد.

توحید و یگانه‌پرستی، عناصر روان‌آدمی را انسجام و سامان بخشیده و قوای فکری وی

۱. روم / ۳۰: «... آفرینش خدا تغییرپذیر نیست.»

را برای دریافت و شناخت به سوی یک منبع، متحد و هماهنگ می‌سازد؛ بر خلاف شرک و چند خدایی؛ زیرا تعدد منابع ترس و امید، به پریشانی و از هم پاشیدگی قوای روانی و گسیختگی شخصیت می‌انجامد: «ضرب الله مثلاً رجلاً فیه شرکاء متشاکسون و رجلاً مسلماً لرجل هل یستویان مثلاً الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون»^۱. خداوند این مجموعه معرفت‌های بنیادین را به «کلمه طیبه» تعبیر می‌کند که هر گاه ریشه‌هایش در نهاد انسان محکم شود، از برکت وجود آن، زندگی انسان همواره سبز و بارور خواهد بود: «ضرب الله مثلاً کلمه طیبه کسجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی أکلها کل حین باذن ربها»^۲.

باور به هدفمندی جهان هستی

وقتی خالق جهان هستی را با صفت حکمت توصیف می‌کنیم، هدفمندی خلقت را نیز پذیرفته‌ایم. آیاتی که از حکمت خداوند سخن می‌گویند، دلالت دارند بر این که تمام اعمال الهی دارای هدف صحیح است. همچنین آیات متعددی که به طور عموم حق بودن جهان هستی را یادآور می‌شوند؛^۳ آیاتی که می‌فرمایند خلقت جهان هستی بازیچه و سرگرمی نیست؛^۴ آیاتی که به روشنی هدفدار بودن زندگی انسان را به یاد می‌آورند؛^۵ آیاتی که مقصد نهایی همه دگرگونی‌ها و حرکات را پیشگاه خدا معرفی می‌کند^۶ و آیاتی که از

۱. زمر / ۲۹: «خدا مثلی زده است: مردی است که چند خواجه ناسازگار در [مالکیت] او شرکت دارند [و هر یک او را به کاری می‌گمارند] و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است آیا این دو در مثل یکسانند؟ سپاس خدای را. [نه،] بلکه بیشترشان نمی‌دانند.

۲. ابراهیم / ۲۵ — ۲۴: «آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. . .»

۳. انعام / ۷۳: «و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و هرگاه که می‌گوید: باش، بی‌درنگ موجود شود. . .» و روم / ۸: «. . . خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است. . .»

۴. انبیاء / ۱۶: «و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم.»

۵. مؤمنون / ۱۱۵: «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و این‌که شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟»

۶. شوری / ۵۲: «راه همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست. هس دار که [همه‌ی] کارها به خدا بازمی‌گردد.»

بازگشت انسان‌ها به سوی خداوند سخن می‌گوید^۱، به انسان مطلوب قرآن یادآور می‌شود که خلقت جهان و انسان که بهترین مخلوقات است، هدفی متعالی دارد؛ هدفی که خارج از ذات خالق و در جهت رشد و تعالی جوهر اعلاّی انسان در نظر گرفته شده است.

انسان آفریده شد تا مسیر تکامل را بی‌ماید و با اختیار خود به مقام قرب الهی برسد. «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون»^۲ برای رسیدن به این هدف باید آزمون‌هایی را پشت سر بگذارد: «الذی خلق الموت والحیة لیبلوکم ایکم احسن عملاً»^۳. از این رو، در میدانی از کشش‌های متعارض قرار داده شده تا به مرحله آزمایش در آید. در این مرحله تمامی ابزار شناخت و وسایل آزمایش در اختیار او نهاده شده، بارها محدود بودن و ناپایداری زمان آزمایش و ویژگی‌های مکان آزمایش (حیات دنیوی) به او یادآوری گردیده است و در نتیجه، همه امکانات برای به فعلیت رساندن استعدادها برای وی فراهم شده تا او راه تکامل را شناخته و در آن مسیر حرکت کند و شایسته خلود در جوار رحمت بی‌پایان الهی شود. پس هدف آفرینش جهان و انسان آزمودن اوست تا از این راه، بندگی را برگزیند.

آثار ارزش‌مند باور به هدف‌مندی جهان آفرینش و شناخت صحیح هدف عبارت‌اند از:

۱. شناخت ارزش حیات و عدم احساس خلأ در زندگی؛
 ۲. شناخت جایگاه خود در هستی و احساس تعهد نسبت به آن؛
 ۳. احترام به خود و عشق به دیگران (که همگان در مبدأ و مقصد مشترک‌اند)؛
 ۴. تشخیص و تنظیم ارتباط منطقی بین هدف و وسیله؛
 ۵. عشق به تلاش و تکاپو، کار و فعالیت تا رسیدن به هدف نهایی؛
 ۶. زمان‌بندی تکالیف و مسئولیت‌های حال و گذشته با حرکت به سوی اهداف آینده.
- پوچ‌گرایی، افسردگی و بسیاری از امراض روحی، نتیجه ناتوانی در تفسیر درست حیات و فهم هدف‌مندی و معناداری زندگی است. کسانی که هدف از زندگی را در قالب

۱. فجر / ۲۸-۲۷: «ای نفس مطمئنّه خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت برگرد».

۲. ذاریات / ۵۶: «جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا بپرستند».

۳. ملک / ۲: «همان‌که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید».

حیات مادی دنیوی می‌جویند، هرگز پاسخ خود را در آن نخواهند یافت؛ زیرا جهان طبیعی با محدودیت‌های خاص عالم مادی چنین ظرفیتی ندارد. از این رو، هدف نهایی خلقت را باید خارج از محدوده حیات طبیعی در یابیم.

باور به سنت‌های حاکم بر جهان هستی

خداوند حکیم، نظام آفرینش را با تدابیری سامان می‌دهد که حکمت و اراده او را به نمایش بگذارند. این تدابیر در قرآن «سنة الله» نامیده شده‌اند. سنت در لغت به معنای طریقه، راه، روش و در اصطلاح قرآن به معنای روش مستمر و حکیمانه خداوند در اداره نظام هستی است (راغب، ۱۳۶۲، ص ۲۴۵). سنت‌های خداوند شامل سنت‌های فردی و اجتماعی، سنت‌های مطلق و مقید، سنت‌های دنیوی و اخروی و سنت‌های مادی و معنوی هستند (مرادخانی، بی‌تا، ص ۹۴-۹۸). قوانین و نوامیس حاکم بر جهان هستی از چند ویژگی اساسی برخوردارند:

الف) عمومیت و تخلف‌ناپذیری: سنت‌های الهی در واقع مصادیقی از اصل علیت‌اند. قانون علیت از قضایای عقلی و مبنای کار سنن الهی است؛ یعنی نسبت‌های ضابطه‌مندی بین حوادث تاریخی به عنوان یک پدیده با نتیجه یا معلول آنها برقرار است و این روابط تکوینی در همه زمان‌ها و مکان‌ها و نسبت به همه انسان‌ها وجود دارند. حتمی و قطعی بودن سنت‌ها به این معناست که تحقق معلول‌ها به دنبال علت تامه خویش ضروری می‌باشد. تشویق مسلمانان به مطالعه در احوال گذشتگان و عبرت‌گرفتن از آنها حاکی از وجود اصل علیت در نظام هستی و تصادفی و گزاف نبودن آن است (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۸۳؛ صدر، ۱۳۸۱، ص ۸۴). بنابراین سنت‌های الهی تبدیل شدنی و تحویل‌پذیر نیستند: «ولن تجد لسنة الله تبديلاً»^۱، «و لا تجد لسنة الله تحويلاً»^۲. زیرا در تمام گیتی تنها یک اراده حکم‌فرماست و آن اراده خداوند عالم، قاهر، قادر و عادل است. تبدیل‌ناپذیری به معنای وجود رابطه تکوینی بین علت و معلول و تحویل‌ناپذیری به معنای عدالت خداوند و

۱. احزاب / ۶۲: «... و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.»

۲. اسراء / ۷۷: «... و برای سنت [و قانون] ما تغییری نخواهی یافت.»

تبعیض قائل نشدن بین اقوام مختلف است که خداوند آنچه را که مستحقّ قومی است به قوم دیگری منتقل نمی‌کند (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۵۸).

ب) ثبات و استمرار: محقق طبرسی در تبیین واژه سنت می‌نویسد: به چیزی که یک یا دو بار انجام شود سنت اطلاق نمی‌شود؛ زیرا در این واژه استمرار، جریان و تداوم وجود دارد (طبرسی، ۱۴۰۸، ص ۷۹). سنت‌ها همان طور که از نظر مکان و اجتماعات جهان‌شمول هستند، از نظر زمان نیز از ویژگی دوام و استمرار برخوردارند؛ زیرا فعل خداوند شیوه و روش مخصوص و فرمول ثابتی دارد و هرگز گردش کارها بیرون از آن شیوه انجام نمی‌شود: «قد خلت من قبلکم سننٌ فسیروا فی الارض». شهید مطهری (ره) معتقد است سنت و قانون الهی چیزی نیست که آفرینش و خلقت جداگانه‌ای به آن تعلق گیرد. قانون مفهومی کلی و انتزاعی است و در خارج به شکل کلیت و قانون وجود ندارد. آنچه در خارج وجود دارد همان نظام علت و معلول و درجات و مراتب وجود است که در ذهن ما تجرید می‌یابد و انتزاع می‌شود و به صورت قانون منعکس می‌گردد. قوانین آفرینش هم استثنایپذیر نیستند (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۸۳): «...و تلک الایام نداولها بین الناس»^۱. مداوله، یعنی اینکه چیزی بین عده‌ای از مردم گردش کند؛ به گونه‌ای که یکی پس از دیگری بدان برسند. بر این اساس، سنت‌ها و قوانین الهی مطابق مصالحی که مردم از درک تمام آنها ناتوان هستند با گردش ایام در بین مردم می‌گردد، بدون آنکه در جایی متوقف شود و در نتیجه قومی را محروم کند (طباطبایی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۸).

ج) هدف‌مندی: باور به حکمت خداوند، هدف‌دار بودن افعال و سنن الهی را اثبات می‌کند. اما هدف‌داری سنت‌های الهی متفاوت از هدف‌داری قوانین بشری است که فقط به منظور تأمین نیازهای دنیایی انسان‌ها تنظیم می‌شود. در تمام سنت‌ها و قوانین الهی، اهداف متوجه نظام هستی و تأمین منافع دنیوی و اخروی انسان‌ها است و خداوند به عنوان

۱. آل‌عمران / ۱۳۷: «قطعاً پیش از شما سنت‌هایی [بوده و] سپری شده است پس در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟» هم‌چنین آیات ۶۲ احزاب، ۲۳ فتح، ۳۸ احزاب و ۸۵ غافر همه حاکی از استمرار سنت‌های الهی در جوامع هستند.

۲. آل‌عمران / ۱۴: «... و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم».

قانون‌گذار و مجری این سنت‌ها، غنی مطلق و بالذات است؛ برای مثال، هدف سنت ابتلا، رشد و تکامل آدمیان و جداسازی انسان‌های سالم از بیمار است و هدف سنت مجازات، اجرای عدالت و ستاندن حق ستم‌دیدگان است.

د) عدم تنافی سنت‌ها با اراده انسان: قرآن بر این مسئله تأکید می‌کند که مؤثر بودن اراده خداوند در تحقق سنت‌ها، به معنای نفی اراده انسان نیست. سنت‌ها چیزی جز واکنش‌ها و بازتاب‌های اعمال جامعه نیستند که به اختیار انجام می‌شوند (سبحانی، ۱۳۶۰، ص ۳۵۱). در صحنه سرنوشت، ابتکار عمل همواره در تا آخرین لحظه زندگی دست انسان است و تا آخرین لحظه زندگی دست اراده او باز است. اراده انسان نیز از تقدیرها و سنت‌های الهی است که می‌تواند سرنوشت‌ها را تغییر دهد. بنابراین، همه سنت‌های تاریخ از زیر دست انسان می‌گذرد؛ زیرا خداوند هرگونه تغییر مطلوبی در زندگی انسان را به دست خود او سپرده است. از دیدگاه شهید صدر سنت‌های خدا در قرآن، از یک سو نشانه حکمت خدا و حسن تدبیر او در جهان هستی است و از سوی دیگر، بیانگر نقش آزادی، اراده و انتخاب انسان در تغییر سرنوشت خویش است (صدر، ۱۳۸۱، ص ۹۲). اکنون به برخی از سنت‌های الهی که باور به آنها نقشی تعیین کننده در حفظ سلامتی انسان دارد، اجمالاً اشاره می‌کنیم:

۱. سنت استخلاف: استخلاف به دو معنا به کار رفته است: اول - اعطای خلافت خدایی که به نوع انسان اعطا شده است: «هو الذی جعلکم خلائف الارض»^۱ دوم - به ارث گذاشتن زمین و تسلط قومی بعد از قوم دیگر و سرانجام جایگزین شدن خوبان به جای مفسدان (طباطبایی، بی تا، ج ۱۵، ص ۱۵۱): «وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم»^۲. در فرآیند استخلاف به هر دو معنا، چگونگی رابطه بین خدا، انسان و طبیعت تبیین می‌گردد. انسان در امر

۱. انعام / ۱۶۵.

۲. نور / ۵۵: «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد...».

استخلاف به عنوان جانشین و امین خداوند است. حاکمیت و مالکیت او اعتباری است. او امینی است که باید با اختیار خود در راستای مسئولیت خویش به انجام تکالیف پردازد و امانت‌داری کند. هدف نهایی در این استخلاف، جایگزین شدن خوبان به جای مفسدان است؛ یعنی جایگزین کردن انسان‌های کامل که آینه تمام‌نمای خداوند هستند، به جای کسانی که نیابت خویش از خدا را از یاد برده و حق امانت‌داری را پاس نداشتند.

۲. سنت هدایت: به معنای دلالت و نشان دادن هدف، از راه ارائه مسیر که این خود نوعی ایصال به مطلوب است (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴-۳۵). خداوند از طریق سنت هدایت عام به تدبیر جهان هستی می‌پردازد و از طریق سنت هدایت خاص و ارسال پیامبران و انزال کتب، همه انسان‌ها را هدایت می‌کند و از طریق سنت هدایت اخص، انسان‌های مؤمن را به صورتی ویژه از هدایت خود برخوردار می‌سازد.

۳. سنت ابتلا: خداوند تمام انسان‌ها را در همه زمان‌ها و همه شرایط در بوته آزمایش و ابتلا قرار می‌دهد. همگان در این عرصه، سوار بر امواج، گاه آرام و گاه بسیار تند و شدید در معرض آزمون الهی قرار می‌گیرند. گروهی سربلند و سرافراز با صبر و رضا به ساحل پیروزی می‌رسند، دسته‌ای به سختی در آن ساحل آرام می‌گیرند و عده‌ای هم غرق می‌شوند.

۴. سنت اِمهال: اِمهال به معنای فرصت دادن برای جبران ضعف‌ها و کاستی‌ها، از الطاف خداوند است. این فرصت برای اهل ایمان که از روی غفلت مرتکب گناه شده‌اند، فرصت توبه و برای اهل باطل، فرصت بازگشت از مسیر باطل به راه حق است.

۵. سنت امداد: خداوند بر اساس شایستگی‌ها و تقاضاها، راه انسان‌ها را هموار می‌سازد و بدون آنکه مانع آرمان‌های آنان شود، راه رسیدن به مقصد را برایشان سرعت می‌بخشد. بر اساس این قانون، خداوند آخرت‌خواهان را برای رسیدن به کمال مطلوب یاری می‌رساند و حتی در یاری دنیاطلبان نیز به فراخور حال آنها شتاب خواهد کرد و هیچ کس را از عطای خود منع نمی‌کند.^۱

۱. اسراء / ۲۰ - ۱۸: «هرکس خواهان [دنیای] زودگذر است، به زودی هرکه را خواهیم نصیبی از آن می‌دهیم،

۶. سنت استدراج: استدراج به معنای پایین آوردن تدریجی درجه انسان از طریق نعمت بخشیدن به او است، تا با سرگرم شدن به نعمت‌ها، از صاحب نعمت غافل گردد و به مرحله سقوط و هلاکت نزدیک شود (طباطبایی، بی تا، ج ۸، ص ۳۴۶). استدراج به معنای حرکت تدریجی نزولی و نزدیک شدن به هلاکت و نابودی است. بر اساس آیه شریفه «سنستدر جهنم من حیث لا یعلمون»، پس از آنکه انسان بیمار از سنت امهال و امداد گذر کرد، وارد مرحله استدراج می‌شود. از ویژگی‌های این سنت، افزایش نعمت پی‌درپی، سرمستی و شیفتگی به وسیله آن، پنهانی بودن سیر نزولی و دفعی و ناگهانی بودن هلاکت است: «بل تأتیهم بغتة فتبهتهم فلا یستطیعون ردها و لا هم ینظرون»^۱.

۷. سنت احباط و تکفیر: عمل و عکس‌العمل از سنت‌های تکوینی خداوند در جهان هستی است: «لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت»^۲. حال اگر عمل انسان در مدار درست خود قرار نگیرد و در مداری غیر از حق (آن چنان که خداوند تعیین کرده است) واقع شود، پوچ و باطل می‌شود و به اصطلاح قرآن «حبط» می‌گردد: «و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله»^۳. اما برخی اعمال، آثار سوء رفتارهای ناهنجار را از بین می‌برند که قرآن آن را «تکفیر» می‌نامد: «ان تجتنبوا کبائرنا تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم»^۴. سنت احباط و تکفیر بیانگر تأثیر متقابل اعمال بریکدیگر است.

۸. سنت حیات و مرگ امت‌ها: «و لکل امه اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون»^۵

آنگاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مفرر می‌داریم. و هرکس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنانند که تلاش آنها مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد. هر دو [دسته] اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم و عطای پروردگارت از کسی منع نشده است».

۱. انبیاء / ۴۰: «بلکه [آتش] به طور ناگهانی به آنان می‌رسد و ایشان را بهت‌زده می‌کند؛ [به گونه‌ای] که نه می‌توانند آن را برگردانند و نه به آنان مهلت داده می‌شود».

۲. بقره / ۲۸۶: «... آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست».

۳. مائده / ۵: «... و هرکس در ایمان خود شک کند قطعاً عملش تباه شده و در آخرت از زیان‌کاران است».

۴. نساء / ۳۱: «اگر از گناهان بزرگی که از آن [ها] نهی شده‌اید دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما می‌زداییم».

۵. اعراف / ۳۴: «و برای هر امتی اجلی است پس چون اجل‌شان فرا رسد نه [می‌توانند] ساعتی آن را پس‌اندازند و

۹. سنّت تغییر سرنوشت به دست خود انسان‌ها: «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتّی یغیروا ما بانفسهم»^۱

۱۰. سنّت پیروزی حق و نابودی باطل: «یریدون لیطفئوا نورالله بافواهم و الله مّتمّ نوره و لوکره الکافرین»^۲؛

۱۱. سنّت بازگشت‌پذیری و توبه: «فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فانّ الله یتوب علیه انّ الله غفور رحیم».^۳

شناخت سنت‌های خداوند - به عنوان بخشی از معرفت دینی - انسان را به این نتیجه می‌رساند که او نخستین موجود در عرصه حیات نیست؛ قوانین حاکم بر هستی تخلف‌ناپذیرند؛ امور و کارها تصادفی رخ نمی‌دهند و در همه احوال حکمت پنهانی هست. اعتقاد به تصادفی نبودن رویدادها، انسان را در برابر مشکلات پایدار و امیدوار نگه می‌دارد. واژه شکست در قاموس چنین انسانی راه ندارد؛ زیرا او به وظیفه الهی خود عمل می‌کند؛ پس در هر حال پیروز است.

باور به مجموعه سنت‌ها و نوامیس حاکم بر جهان هستی، به انسان احساس امنیت، عزّت، توانایی حل مسئله، مقابله مثبت با فشارهای زندگی، امید و شوق زیستن می‌دهد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الحمد لله الذی شرع الاسلام فسّهّل شرایعه لمن ورده، فجعله اماناً لمن علقه، و سلماً لمن دخله (عقله) و ثقه لمن توکل، و راحه لمن فوّض» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹).

باور به مفهوم حیات و حیات طیّبه

حیات در قرآن به دو مفهوم به کار رفته است: حیات عادی انسان، حیوان و نبات که

نه پیش».

۱. رعد / ۱۱: «در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند».

۲. صف / ۸: «می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا - گرچه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید».

۳. مائده / ۳۹: «پس هر که بعد از ستم کردنش توبه کند و به صلاح آید، خدا توبه او را می‌پذیرد که خدا آمرزنده مهربان است».

همان حیات طبیعی دنیوی است و دیگر حیات دینی و ایمانی که همان حیات معنوی اخروی است. خداوند متعال برای انسان‌ها سه مرحله از حیات ترسیم می‌کند که هر کدام از مرحله پیشین الگو می‌گیرد. آیات مربوط به مرحله اول، آیات میثاق هستند که حاکی از عهد و پیمان خدا با انسان در زندگی پیش از دنیا و اعتراف و شهادت انسان به ربوبیت^۱ و عبودیت^۲ خداوند است. مرحله دوم، مرحله حیات دنیوی است که فرصتی محدود و زودگذر برای آزمایش انسان و نحوه پاسخ‌گویی او به عهد و پیمان الهی است. انسان‌ها در این نشئه، با عهد و پیمان الهی دو گونه برخورد می‌کنند: گروه اول که صاحبان خرد و اندیشه‌اند، به پیمان دیرین الهی پای‌بند بوده و نقض پیمان نمی‌کنند: «أَمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ أَلْبَابَ الَّذِينَ يُوْفُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوْصَلَ»؛ گروه دوم کسانی هستند که با پیمان‌شکنی و فراموش کردن عهد الهی در زمین فساد می‌کنند: «وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوْصَلَ وَ يَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ»^۴. حیات دنیوی فرصتی زودگذر و محدود برای آزمایش انسان و نحوه پاسخ‌گویی او به عهد خداوند است.^۵ مرحله سوم حیات، حیات اخروی است که انسان‌ها بر اساس آنچه در دنیا به دست آورده‌اند، مجازات و پاداش داده^۶ می‌شوند و به مطلوب

-
۱. اعراف / ۱۷۲: « و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟».
 ۲. یس / ۶۱ - ۶۰: « ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرسید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست و این که مرا بپرسید».
 ۳. رعد / ۲۰ - ۱۹: « تنها خردمندانند که عبرت می‌گیرند همانان که به پیمان خدا وفادارند و عهد [او] را نمی‌شکنند و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند».
 ۴. رعد / ۲۵: « و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند».
 ۵. علامه طباطبایی «ره» منظور از این عهد و میثاق را آن عهدی دانسته است که مردم با زبان فطرت خود با خدا بستند که او را یگانه بدانند. عهد و میثاقی هم که به وسیله انبیا و رسولان و به دستور خدای سبحان از بشر گرفته شده است همه از فروع این میثاق فطری هستند (المیزان، ذیل آیه ۱۹/ رعد).
 ۶. آل عمران / ۳۰: « روزی که هرکسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده حاضر شده می‌یابد».

خویش - یعنی ابدیت و جاودانگی - دست می‌یابند. به این ترتیب، زندگی دنیا میان دو گونه حیات پیشین و پسین قرار دارد. قرآن کریم مرحله دوم حیات را در مقایسه با حیات اخروی ناچیز و ابتدایی توصیف کرده^۱ و توصیه می‌کند پیمان الهی را به بهای ناچیز نفروشید. پای‌بندی به عهد الهی و میثاق ملکوتی، حیات پاکیزه و جاودانه را به ارمغان می‌آورد.

زندگی، ارزش‌مندترین متاعی است که به انسان افزوده می‌شود؛ اما ارزش‌مندی حیات دنیوی به میزان نقش آن در فراهم ساختن زمینه دست‌یابی به زندگی جاوید و بستری برای کار و تلاش انسان تا دیدار پروردگار است، وگرنه دل بستن به آن و آرمان‌گرایی در سایه حیات دنیوی، خسران مبین است.

انسان سالم با شناخت دقیق جایگاه خود در مراحل حیات و معرفت به ویژگی‌های حیات دنیوی و اخروی، هرگز اهداف متعالی خود را در حیات ناپایدار و زوال‌پذیر دنیا نمی‌جوید؛ زیرا نگاه غایت‌انگارانه به دنیا و غفلت از مقصد نهایی، موجب بسیاری از ناکامی‌ها، ناخوشی‌ها و بیماری‌های روحی می‌شود. هرچند دنیا، جلوه‌ای از جلوه‌های جمال و آیتی از آیات حسن خدا است اما دل بستن به آن و به کارگیری تمامی همت برای آن، زیانکاری عظیمی است: «قل هل ننبئکم بالأخسرین اعمالاً الذین ضلّ سعیمهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا».^۲

حیات دنیوی هنگامی ارزش‌مند می‌شود که متصّف به صفت «طیب» گردد. قرآن کریم این صفت را یک بار به «کلام» (ابراهیم: ۲۴) و یک بار به «حیات» (نحل: ۹۷) اختصاص داده است. «طیب» به معنای خوبی، پاکی و ضدّ «خبیث» است. کلام طیب همان شهادت بر وحدانیت خداوند و نبوت حضرت محمد ﷺ (ابن منظور، ۱۴۰۸، ص ۱۳۴)، و حیات طیب، حیاتی پاکیزه و مفید است. انسان قرآنی یک حیات طبیعی دنیوی دارد که همان حیات مشترک با سایر موجودات است و یک حیات معنوی روحانی که نتیجه اطاعت خدا

۱. رعد / ۲۶: «و زندگی دنیا در [برابر] آخرت جز بهره‌ای [ناچیز] نیست».

۲. کهف / ۱۰۴ - ۱۰۳: «بگو آیا شما را از زیان‌کارترین مردم آگاه گردانیم؛ [آنان] کسانی اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند».

و دعوت پیامبر ﷺ است.^۱ حیات طبیعی زندگی از ولادت تا مرگ را دربرمی‌گیرد و در هنگام مرگ پایان می‌پذیرد اما حیات روحانی (حیات قلب) از زندگی دنیایی شروع شده و در آخرت ادامه می‌یابد. واقعیت اشتغال به حیات طبیعی، چیزی جز لهو و لعب نیست: «و ما هذه الحياة الدنيا الا لهو و لعب»^۲. بنابراین، همواره آمیخته با اوهام، آرزوها و پیچیده در سختی‌ها و مشکلات است اما حیات معنوی روحانی حقیقتی جز پایان سختی‌ها و فعلیت یافتن استعدادها و رسیدن به آرامش ندارد. قرآن کریم این نوع حیات را «حیات طیبه» می‌نامد و انسان سالم، کسی است که در همین نشئه دنیا، به دنبال کسب و درک حیات طیبه است. آیه شریفه سوره انفال می‌فرماید: کسانی که دعوت خدا و پیامبر ﷺ را اجابت کنند به حیات می‌رسند^۳ و سپس آیه شریفه سوره نحل^۴ می‌فرماید: منظور از حیات، حیات طیبه است که برآیند دو عامل ایمان و عمل صالح می‌باشد.

تفسیر «حیات طیبه»، معرکه آرا و اقوال گوناگون مفسران و اندیشمندان گردیده است. برخی آن را به معنای رزق حلال، بعضی به معنای رضایت به قسمت الهی، برخی اشتغال به عبادت و برخی - با استناد به کتاب شریف نهج البلاغه - آن را به قناعت تفسیر کرده‌اند. برخی حیات طیبه را منحصر در عالم آخرت و بعضی آن را به زندگی خوش و گوارا در عالم دنیا تفسیر کرده‌اند (سیوطی، ۱۴۲۴، ص ۱۰۹-۱۱۱). روشن است که آیه شریفه، حیات طیبه را به دنیا یا آخرت مقید نکرده است؛ پس نمی‌توان آن را فقط به زندگی خوب پس از مرگ منحصر کرد. برای رسیدن به حیات طیبه اخروی، طبعاً باید حیات طیبه مناسب این دنیا که مقدمه آخرت است، ممکن باشد. نکته دیگر اینکه ممکن است کسی به حیات طبیعی زنده باشد اما حیات طیبه نداشته باشد و ممکن است به حیات دنیوی زنده

۱. انفال / ۲۴: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را احابت کنید...».

۲. عنکبوت / ۶۴: «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست».

۳. انفال / ۲۴: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را احابت کنید...».

۴. نحل / ۹۷: «هرکس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم».

نباشد ولی از حیات طیبه بهره‌مند باشد؛ مانند شهیدان که قرآن آنها را زنده می‌داند.^۱

مرحوم علامه طباطبایی (ره) درباره رابطه بین حیات طبیعی و حیات طیبه می‌نویسد: «این حیات جدید و اختصاصی، جدای از زندگی سابق که همه در آن مشترک‌اند نیست؛ در عین این‌که غیر آن است با همان است. تنها اختلاف به مراتب است نه به عدد» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۳۴۳). پس کسی که دارای زندگی طیبه است، دو گونه زندگی ندارد، بلکه زندگی او قوی‌تر، روشن‌تر و دارای آثار بیش‌تر است. رزق حلال، قناعت و رضا به قسمت الهی از نشانه‌های زندگی بدون اضطراب و نگرانی است. دستیابی به چنین آرامشی با توجه به آیات دیگر، مانند: «و من اعرض عن ذکرى فان له معیشتة ضنکاً»، در سایه ایمان به خدا و عمل صالح ممکن است، وگرنه زندگی ضنک - یعنی همراه با سختی‌ها و گرفتاری‌ها - در انتظار اوست.

یکی از اندیشمندان معاصر با جمع‌بندی آرای مفسرین، حیات طیبه را زندگی در سایه عقلانیت (حیات معقول) دانسته که حرکت به سوی آن، از بستر حیات طبیعی ممکن است. ایشان حیات معقول را چنین تعریف می‌کند: «حیات معقول عبارت است از حیات آگاهانه‌ای که نیروها و فعالیت‌های جبری زندگی طبیعی را، با برخورداری از رشد در اختیار گرفته و در مسیر هدف‌های تکاملی نسبی تنظیم نموده است و شخصیت انسانی را که تدریجاً در این گذرگاه ساخته می‌شود، وارد هدف‌های اعلای زندگی کرده و این هدف‌های اعلی را در شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین است» (جعفری، بی‌تا، ص ۱۹۰). چند نکته در این تعریف هست که توجه به آن در تبیین مفهوم حیات طیبه کمک می‌کند.

۱. حیات طیبه، حیاتی است آگاهانه؛ یعنی آگاهی از کیستی من و چیستی حیات (مدیریت خویشتن)؛

۲. بهره‌مندی از نیروهای خدادادی در مسیر هدف‌های تکاملی (مدیریت محیط و امکانات)؛

۳. توجه به ویژگی اختیار یعنی رهایی از قیود جسمانی و آزاد شدن برای انتخاب

جهت تکامل؛

۱. آل‌عمران / ۱۶۹: «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند...».

۴. حرکت مستمر، تدریجی و توقف‌ناپذیر به سوی هدف تکاملی؛
۵. تعیین مسیر برای ساخته شدن شخصیت (عبور از مراحل خام حیات طبیعی و رسیدن به مراحل حیات طیبه)؛
۶. دستیابی به مقصود که همان هدف اعلاّی زندگی و قرار گرفتن در آهنگ کلی هستی (عبودیت) است.

حیات طیبّه که در سایه تعقل، تلاش و تکاپوی هدف‌مند به دست می‌آید، از مهم‌ترین مطلوب‌های انسان قرآنی است که اگر انسان بتواند به چنین حیاتی معرفت یابد و در مسیر آن حرکت کند، به سلامت و سعادت مورد نظر خواهد رسید.

باور به جهان آخرت و ویژگی‌های آن

ابدیت‌طلبی از نیازهای ذاتی انسان است که دنیای مادی گنجایش پاسخ‌گویی به آن را ندارد؛ زیرا انسان در گذر تاریخ همواره با پدیده مرگ و میرایی روبه‌رو بوده است. از این رو، برخی فیلسوفان، خاستگاه اصلی اضطراب انسان را اضطراب وجودی، یعنی نگرانی حاصل از میل به جاودانگی از یک‌سو و علم به فناپذیری از سوی دیگر می‌دانند (میزیاک و سکستون، بی‌تا، ص ۶۵۲).

نگرش قرآنی - با به رسمیت شناختن این نیاز فطری بشر - بهترین راه پاسخ‌گویی به آن را باور به وجود جهانی می‌داند که مشخصه اصلی آن، ابدیت و ماندگاری است؛ جهانی که اعتقاد بی‌چون و چرا به آن امنیت‌بخش و سلامت‌آفرین است.

قرآن کریم نخست با اشاره به اصل مرگ و مفهوم آن، بر این حقیقت تأکید می‌کند که مرگ، فنا و نابودی نیست، بلکه انتقال از جهانی به جهانی دیگر است که حیات به گونه‌ای دیگر در آن ادامه می‌یابد: «کلّ نفس ذائقة الموت و انّما توفون اجورکم یوم القیامة»^۱؛ سپس در مقام سنجش جهان فانی با جهان باقی، زندگی دنیا را متاعی اندک^۲ و زندگی آخرت را

۱. آل‌عمران / ۱۸۵: «هر جاننداری چشنده مرگ است، و همانا روز رستاخیز پادشاهایتان به طور کامل به شما داده می‌شود...».

۲. توبه / ۳۸: «... آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست.».

نیکوتر و پایدارتر^۱ معرفی می‌کند. آنگاه به انسان‌ها هشدار می‌دهد که اعمال و مکتسبات آنها در نشئه دنیا، سرنوشت آنها را در جهان آخرت تعیین می‌کند و پاداش و جزای اعمال‌شان در جهان آخرت داده خواهد شد^۲، و سرانجام در آیات متعدد به بیان پاداش نیکوکاران و فرجام سوء دنیاگرایان می‌پردازد.

انسان مطلوب قرآن با اعتقاد به چنین جهانی، می‌تواند با کل هستی، ابدیت و ماورای ماده پیوند منطقی برقرار کند و برای زندگی خود معنا و مفهومی بیابد و این گونه از آسیب‌های سخت روحی، مانند احساس پوچی و سردرگمی، ترس از نیستی و جدایی از دل‌بستگی‌های دنیوی، عدم توانایی مقابله با رنج و دشواری‌هایی که لازمه حیات طبیعی دنیوی است، در امان می‌ماند. او که معتقد است از حقیقتی غیرمادی برخوردار است و مرگ پایان او نیست، رنج‌ها و سختی‌های زندگی را بخشی از آزمون‌های خداوند دانسته، صبورانه آنها را می‌پذیرد و از این راه، زمینه رشد و تعالی خویش را فراهم می‌بیند. معادباوری اعتماد به نفس و قدرت انسان را بر صبر و تحمل رنج‌های زندگی افزایش می‌دهد، احساس امنیت و آرامش را در نفس او قرار داده و این گونه او را غرق در احساس خوش‌بختی می‌کند. امام حسین علیه السلام مرگ را چنین توصیف می‌کند: «مرگ برای شما همانند پلی است که از محیط رنج و زحمت عبورتان می‌دهد و به بهشت وسیع و نعمت‌هایش می‌رساند. کدام یک از شما بی‌میل است که از تنگنای زندان به کاخ مرفهی منتقل گردد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۴، ص ۲۹۷).

در باور انسان سالم هیچ عملی حتی به قدر ذره‌ای، بی‌پاسخ نمی‌ماند^۳، هیچ آمد و شدی، هیچ نعمت و نعمتی و هیچ لذت و رنجی تصادفی نبوده و قطعاً پاداش یا مجازات آن در جهان واپسین داده خواهد شد و به هیچ کس در این معادله ستم نخواهد رفت^۴. باور

۱. اعلی / ۱۷: «با آنکه جهان آخرت نیکوتر و پایدارتر است».

۲. لقمان / ۱۶: «ای پسرک من! اگر عمل تو هم‌وزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد، که خدا بس دقیق و آگاه است».

۳. زلزلا / ۸-۷: «پس هرکه هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید. و هر که هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، [نتیجه] آن را خواهد دید».

۴. انعام / ۱۶۰: «هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت، و هرکس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود».

به جهان واپسین، سعی و تلاش انسان در دنیا را جهت داده و او را در برابر همه اعمال خویش در ارتباط‌های چهارگانه (ارتباط با خدا، خود، دیگران، طبیعت) مسئول و پاسخ‌گو می‌داند.

باور به نقش انسان در تعیین سرنوشت

انسان موجودی عامل و مختار است که می‌تواند با انتخاب خود، در راه حق یا باطل حرکت کند هدایت بیابد یا گمراهی پیشه کند. قرآن تصریح می‌کند که انسان دو راه در پیش دارد: «و هدیناه النّجّین»^۱ و می‌تواند آزادانه انتخاب کند: گزینش حیات پایدار یا انتخاب حیات فناپذیر و گذرا. بنابراین، نتیجه انتخاب در سرنوشت او تأثیرگذار است. هر عمل او نتیجه‌ای تکوینی دارد و او هرگز از نتایج مطلوب یا نامطلوب اعمال خود بی‌بهره نمی‌ماند. به این ترتیب، نه تنها تلاش‌های او از دست نمی‌رود، بلکه آنچه برای او می‌ماند، نتیجه تلاش‌های اختیاری اوست. نه دیگران می‌توانند اصالتاً سرنوشت او را تغییر دهند و نه او مسئول اعمال و سرنوشت دیگران است. قرآن در چند آیه، نقش عمل انسان در تعیین سرنوشت را آشکارا بیان می‌کند: «ان لا تزروا زرة و زر اخری و ان لیس الانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الاوفی»^۲. با توجه به این آیات شریفه: اولاً، نتایج افعال انسان به خود وی برمی‌گردد؛ ثانیاً، هیچ کس بار دیگری را به دوش نمی‌کشد؛ ثالثاً، هیچ کس جز نتیجه تلاش خود را نمی‌بیند؛ رابعاً، هر عملی پاداش خود را به طور کامل دریافت می‌کند. پس هیچ تلاشی هدر نمی‌رود و همچنان باقی است. با وجود سنت تکوینی عمل و عکس‌العمل در تعیین سرنوشت و نیز تأثیر ماندگار عمل بر نفس انسان و شکل‌گیری شخصیت، قرآن کریم به تأثیر دو سویه اعمال بر یکدیگر تأکید می‌کند که این اثرگذاری دو سویه بیش‌تر خارج از ادراک حسی انسان‌هاست و فقط منبع و حیانی، شایسته تبیین این مطلب است. از این رو، بعضی اعمال، انسان را مستعد شفاعت یا تفضّل ویژه خداوند می‌سازند و پاداش آن عمل را دو چندان می‌کنند: «من ذا الذی یقرض الله قرضاً

۱. بلد / ۱۰: «و هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم».

۲. نجم / ۴۱-۳۸: «که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند.»

حَسَنًا فِضَاعَفَهُ اَضْعَافًا كَثِيرَةً^۱، گروهی از اعمال نیک، موجب تکفیر گناهان و از بین رفتن آثار سوء گناهان در زندگی می‌شوند و بعضی از اعمال ناشایست، موجب محو آثار مثبت اعمال نیک (حبط) خواهند شد. با توجه به ارتباط دو سویه و مستمر اعمال با یکدیگر، ماندگاری و ابدیت ویژه اعمالی خواهد بود که تا پیش از مرگ در این دنیا محو و بی‌اثر نشده باشند. بنابراین، اگر عمل ناپسندی به وسیله توبه، پرهیز از کبائر، انجام اعمال خیر و... پاک شود یا عمل نیکی بر اثر پافشاری بر گناهان، حبط شود، خداوند اثر آن عمل را نیز در قیامت از بین خواهد برد (مصباح یزدی، بی‌تا، ص ۴۳) و در تعیین سرنوشت اخروی انسان اثری نخواهند داشت.

آگاهی به نقش اراده و اختیار آدمی در تعیین سرنوشت دنیوی و اخروی، تأثیر بسزایی در آرامش و سلامت روانی وی دارد؛ زیرا او هرگز احساس کسالت و تنبلی نکرده، با دل‌گرمی در سعی و تلاش است و می‌داند که نتیجه تلاش‌هایش - دیر یا زود - به او باز می‌گردد. با تقویت احساس خودکنترلی، هیچ‌گاه از سود و زیان اعمال خود بی‌بهره نمی‌ماند. در صورت غفلت و انجام اعمال ناشایست هرگز ناامید نمی‌شود؛ زیرا به سنت بازگشت (توبه)، تکفیر گناهان، شفاعت و تفضلات ویژه خداوند آگاه است و در صورت انجام اعمال پسندیده، دچار غرور نمی‌شود؛ زیرا خود را از اجرای سنت حبط اعمال در امان نمی‌بیند.

۱. بقره/۲۴۵: « کیست آن کس که به [بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آنان را برای او چند برابر بیفزاید...»

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۱. نهج البلاغه (۱۳۷۳)، ترجمه جعفر شهیدی، چاپ ششم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۲. آمدی، عبدالواحد (بی تا)، غررالحکم و دررالکم، ج ۱ و ۲، ترجمه محمدعلی انصاری، تهران: دارالکتاب.
 ۳. ابن فارس، ابی الحسین احمد (۱۴۲۰)، معجم مقاییس اللغه، ج ۳، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 ۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸)، لسان العرب، ج ۸، بیروت: دار احیا التراث العربی.
 ۵. امینیان، مختار (۱۳۸۱)، میانجی اخلاق اسلامی، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب.
 ۶. جعفری، محمدتقی (بی تا)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۸، بی جا: بی نا.
 ۷. رازی، فخر (۱۴۱۵)، التفسیر الکبیر، ج ۲۱، بیروت: دارالفکر.
 ۸. الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۶۲)، مفردات الفاظ القرآن، چاپ دوم، بی جا: منشورات مکتبه المرتضویه.
 ۹. سبحانی، جعفر (۱۳۶۰)، منشور جاوید، ج ۱، قم: انتشارات مکتبه الامام امیر المؤمنین علی علیه السلام.
 ۱۰. السیوطی، جلال الدین (۱۴۲۴)، الدر المنشور فی التفسیر بالمأثور، ج ۹، الطبعة الاولى، قاهره: مرکز هجر للبحوث و الدراسات العربیة و الاسلامیة.
 ۱۱. صدر، سید محمدباقر (۱۳۸۱)، سنتهای تاریخ در قرآن، ترجمه و تحقیق سید جمال الدین موسوی اصفهانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات تفاهم.
 ۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین (بی تا)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ۴، ۶، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، قم: منشورات جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیة.
 ۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۹)، انسان از آغاز تا انجام، ترجمه صادق لاریجانی، تهران: انتشارات الزهرا.

۱۴. الطبرسی، شیخ ابی علی الفضل بن الحسن (۱۴۰۸)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، الطبعة الثانية، بیروت: دارالمعرفه.
۱۵. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴)، بحارالانوار لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، ج ۳، بیروت: موسسه الوفا.
۱۶. محیطی، علی (۱۳۷۹)، صراط سلوک (رهنمودهای اخلاقی - عرفانی حضرت استاد علامه حسن زاده آملی)، چاپ اول، قم: مرکز فرهنگی انصار المهدی.
۱۷. مرادخانی تهرانی، احمد (۱۳۸۶)، سنت های اجتماعی الهی در قرآن، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۷)، معارف قرآن (۳ - ۱)، چاپ اول، قم: موسسه در راه حق.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۷)، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰)، اخلاق در قرآن، ج ۱، قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی (ره).
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، مجموعه آثار، ج ۲، چاپ هفتم، تهران: انتشارات صدرا.
۲۲. میزیاک و سکتون (۱۳۸۱)، تاریخچه و مکاتب روان شناسی، ترجمه احمد رضوانی، تهران: انتشارات پاد راه.
۲۳. هاشمی رکاوندی، سیدمجتبی (۱۳۷۶)، تربیت و شخصیت انسانی، ج ۲، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.